

## باید فقه و علوم انسانی را با هم جمع کنیم / ظرفیت ها و چالش های فقه

حجت الاسلام داود فیرحی گفت: اگر ما نتوانیم بین فقه، که یک دانش مبتنی بر باور و ارزش هاست و علوم انسانی جمع کنیم علی القاعده تضاد بین ارزش ها و زندگی پیدا می شود.



حجت الاسلام داود فیرحی گفت: اگر ما نتوانیم بین فقه، که یک دانش مبتنی بر باور و ارزش هاست و علوم انسانی جمع کنیم علی القاعده تضاد بین ارزش ها و زندگی پیدا می شود.

به گزارش خبرنگار مهر، سیصدمین نشست مؤسسه فرهنگی پژوهشی فهیم با موضوع «ظرفیت ها و چالش های فقه در حوزه نظریه پردازی» با سخنرانی حجت الاسلام فیرحی و حجت الاسلام سروش محلاتی در محل این مؤسسه در قم برگزار شد.

حوزه فقه سخت ترین شرایط را برای نظریه پردازی دارد

در ابتدا سروش محلاتی با اشاره به مشکلات و موانع نظریه پردازی در حوزه فقه گفت: در میان همه علوم و معارف اسلامی، حوزه فقه سخت ترین شرایط را برای نظریه پردازی دارد و بقیه علوم دینی با سختی کمتری مواجه هستند. سه دلیل یا ویژگی یا محدودیت را می توان برای فقه برشمرد که باعث این سختی می شود. دلیل اول اینکه فقه دانشی است به شدت نص محور و عمده ادله آن برای احکام شرعی از کتاب و سنت است، لذا فقیه برای ابراز نظر باید کاملاً نصوص را رعایت کند. در بقیه دانش های اسلامی از جمله فلسفه و کلام این تقید و رعایت نص وجود ندارد یا کمتر وجود دارد. فیلسوف برای ارائه نظر خود کاملاً آزاد است و آنچه به اقتضای عقل هست را بیان می کند ولی فقیه باید کاملاً نصوص دینی را ملاحظه کند و به همین جهت نظریه پردازی با محدودیت مواجه است. دلیل دوم اینکه در این علم برخلاف دیگر علوم، حجیت اجماع قداما پذیرفته شده است، لذا فقیه نمی تواند از چارچوب آرا فقهی پیشینیان تخطی کند و آنها را نادیده بگیرد در حالی که در دانش های دیگر با این محدودیت مواجه نیستیم و حتی می توانیم برخلاف نظر پیشینیان اظهار نظر کنیم. البته در کنار این موانع ظرفیت هایی هم برای افنا وجود دارد که آن ظرفیت ها را هم نادیده نمی گیریم.

استاد درس خارج حوزه علمیه قم در ادامه به محدودیت سوم نظریه پردازی در حوزه فقه پرداخت و گفت: آنچه به نظر من از دو محدودیت قبل جدی تر است و واقعاً کار نظریه پرداز را دشوار می کند، مخصوصاً اگر نظریه فراتر از اجتهاد در فروع فقهی باشد، عبارت "یستلزم فقه جدید" یا عباراتی در این سیاق است. در نظریه آرا مختلف باید در کنار هم باشد و فرد نظریه پرداز طرح جدیدی را مطرح می کند و فقها وقتی می خواهند نظری را کنار بگذارند می گویند مستلزم فقه جدید است و همین عبارت کافی است برای اینکه آن رأی اعتبار خودش را از دست بدهد، در عین اینکه آن رأی مخالفت با ادله ندارد و فقط مشکوک است این است که "یستلزم منه فقه جدید"! و تا این مشکل به درستی شناخته نشود کار نظریه پردازی امکان پذیر نخواهد بود. در فقه احتمال و فتوای جدید داریم و فقها هم می پذیرند ولی اگر فتوا لازمه اش فقه جدید باشد آن را طرد می کنند.

وی در در تبیین بیشتر این محدودیت گفت: این فتوا یا احتمال جدید ادله را به هم نمی زند بلکه آرایش فقهی که وجود دارد و پذیرفته شده است را دستخوش تغییر می کند و این اتفاق نباید انجام بگیرد! یعنی فرد حق ندارد به ساختار فقه موجود دست بزند و مجموعه را دستخوش تغییر کند. بسیاری از فقها در کتب فقهی شان یا در دوره های درس خارج با همین عبارت یک احتمال را که هیچ مخالفتی با ادله ندارد به سادگی کنار می گذارند. این در حالی است که در دو قرن اخیر قلمرو این عبارت "یستلزم فقه جدید" گسترش پیدا کرده است و تا بخواهیم یک قدم برداریم با این اشکال مواجه می شویم که این گام مستلزم فقه جدید است و این چیزی بالاتر از مخالفت کتاب و سنت است، چون کل فقه و نظام فقهی را به هم می ریزد! مثلاً شیخ انصاری در لاضر می گوید فقط باید به اقوال فقهای گذشته در تطبیق لاضر اکتفا کنیم چون اگر پا را فراتر بگذاریم و بنا باشد باب لاضر در جریان احکام باز شود مستلزم فقه جدید است و اگر احکام را مقید و محکوم به لاضر کنیم فقه به هم می ریزد. آقای بروجردی در البدر الظاهر در صلات مسافر باز همین عبارت را به کار می برد در پاسخ به برخی اشکالات، بقیه بزرگان از فقها نیز در موارد مختلف به این عبارت متمسک می شوند. البته برخی فقها وقتی مطلب برایشان واضح باشد فتوایی می دهند که یستلزم فقه جدید، اما به هر حال این مانع همیشه برای طرح یک نظریه جدید وجود دارد مخصوصاً اگر بخواهیم با طرح نظریه به دنبال نظام سازی برویم.

سروش محللاتی در پایان گفت: در ماجرای ابداع رأی و نظر و نوآوری مشکل رعایت موازین و ادله قابل قبول است و با رعایت آنها می توان نظریه داشت و جایی برای اجتهاد باقی می ماند اما اگر استلزام فقه جدید مطرح شود جایی برای طرح نظریه جدید نمی گذارد! عبارت استلزام منه فقه جدید دو کارکرد کاملاً متفاوت دارد؛ یعنی گاهی فقها حتی به دلالت نصوص پایبند نیستند چون در صورتی پایبندی فقه جدید لازم می آید، مثلاً در باب طهارت پایبندی به نصوص کم به چشم می خورد و اگر بخواهیم پایبند باشیم به نصوص مستلزم فقه جدید است و بزرگانی از جمله آقا رضا همدانی با همین عنوان استلزام فقه جدید پایبندی به نصوص را کنار می گذارد و گاهی برعکس است یعنی عدم پایبندی به نصوص مستلزم فقه جدید می شود که این هم برای فقها غیر قابل قبول است. در تمام ابواب فقه از طهارت تا دیات ما نظام فقهی داریم که نباید به هم بزنیم در حالی که هیچ دلیل منطقی برای حفظ آن وجود ندارد و خود آن نظامی که باید به آن پایبند باشیم بر اساس اجتهاد و استنباط بوده و لزومی ندارد اجتهادها را در بخش های مختلف حفظ کنیم.

تکلیف فقیه با تشخیص موضوع مشخص هست یا نیست؟

در بخش دوم جلسه حجت الاسلام داود فیرحی به ظرفیت های فقه سیاسی در عرصه نظریه پردازی پرداخت و با طرح پرسش از چگونگی تبدیل دانش ها به قدیم و جدید و شکل گیری مقاومت ها بخصوص از زاویه تحول دانش فقه، گفت: من در حوزه نظریه ها دو بخش می بینم؛ نظریه پردازی علاوه بر اینکه تلاش برای ارائه طرحی جدید باشد مهمتر از آن تلاش برای کالبد شکافی طرح قدیم است چون اگر طرح قدیم خوب شناخته نشود در واقع طرح جدید هم روی هوا است! فقه امکانات زیادی به عنوان دانش یا سبک دانشی و استدلال دارد؛ از جمله اینکه تنها دانش عملی مسلمانان است، یعنی قرینه حکمت عملی یونان یا قرینه دانش های عملی جدید است و دو کار مهم انجام می دهد؛ اولاً اینکه نمی گذارد انسان مسلمان دچار پوچی شود، یعنی بین باورها و واقع زندگی او پل ایجاد می کند و همچنین سابقه طولانی در سنت ما دارد و تلاش می کند زندگی را اداره کند. ثانیاً اینکه روش شناسی منسجمی دارد و قواعد خوبی را ایجاد کرده که به درد می خورد و در دنیای شیعه بعید است بدون توجه به فقه بشود نظریه ای را طرح کرد.

وی در توضیح برخی مشکلات که در تحقیقات شخصی با آنها مواجه بوده گفت: اگر به دستگاه فقه نگاه کنیم و بخواهیم ساده سازی کنیم به دو بخش قابل تقسیم است؛ یک؛ تلاش برای استنباط حکم دوم؛ تشخیص موضوع. به نظر من بیشتر مشکلات امروز در حوزه موضوع است و انسدادی در آن وجود دارد که خطاهایی ایجاد می کند. دانش های جدید در این تقسیم بندی در طبقه شناخت موضوع قرار دارند. با این فرض سوال این است که آیا دانش های جدید در امتداد فقه هستند؟ یا چون هر موضوع سازی در خود استلزام حکم را دارد و هرچیز موضوع را توصیف کنید مسیر استنباط را عوض می کند و ماهیت موضوع تعیین کننده حکم است، پس علوم جدید حکم را هم تولید می کنند، که در این صورت رقیب فقه خواهند بود! امروزه این معضل وجود دارد.

استاد حوزه و دانشگاه در توضیح جایگاه موضوع در تشخیص حکم گفت: موضوعات به دو دسته مستنبطه و غیر مستنبطه تقسیم می شوند که اگر موضوعات مستنبطه را کنار بگذاریم موضوعات غیر مستنبطه به دو دسته طبیعی و برساخته و تاریخی قابل تقسیم هستند. موضوعات طبیعی از قبیل شراب و خوک و خون &hellip; معمولاً احتمال انقلاب موضوع در آنها بعید است اما موضوعات برساخته شناختشان آسان نیست بلکه پیچیده می باشد مثلاً یکی از موضوعات دولت است که شناخت موضوع آن به این سادگی نیست. پس مشکل همه جا در حکم نیست بلکه شناخت موضوعات این چنینی که در طول زمان متغیر هستند کار شناخت موضوع را مشکل می کند. سنت های استنباطی بخصوص در تشخیص موضوع از حکم کندتر است این درحالی است که تغییرات عجیبی در حال رخ دادن است و برخی مواقع راهی نداریم که تغییر را شکار کنیم و باید آن را قبول کنیم یکی از تغییرات موضوعی که رخ داده بحث حکومت داری است اما این تغییر در موضوع، در دستگاه فقهی ما مورد توجه قرار نگرفته است و فکر می کنیم حکومت امروز همان است که در زمان صدور روایات مربوط به حکومت گفته شده است! در حالی که حکومت و دولت از موضوعات غیر قار است و گاهی چنان تغییر می کند که انسان نمی فهمد و انسان تصور می کند اصلاً حکومت ذات روشنی ندارد.

وی در ادامه گفت: علمای قدیم می گفتند در موضوعات عرفی باید به عرف مراجعه شود اما امروز عرف را چگونه می شود شناخت؟ می توانیم بگوییم نماد عرف دقیق امروز رشته های جدید است که وجود دارد. پس اگر بتوانیم چنین استدلالی را داشته باشیم شاید بتوان گفت علوم انسانی یکی از جاهایی است که می تواند موضوع را بشناسد و به فقه کمک کند. اما امروزه به لحاظ سازمانی هم مشخص نیست که تکلیف تشخیص موضوعات این چنینی بر عهده کیست! مسئله این است که ما ابهامات زیادی در موضوعات داریم و چون موضوعات خوب شناخته نمی شود، احکام هم تحت تأثیر قرار می گیرد. قداما می گفتند تشخیص موضوع از وظایف سازمانی فقیه نیست.

در پایان فیرحی خاطرنشان کرد؛ امروزه برخی فقها در تعیین موضوع ورود می کنند که این ورود زمینه جنگ فقه با دانش

های علوم انسانی را در پی دارد و در این صورت مکلف یا باید فقه را رها کند یا علوم انسانی را، که هر دو ناممکن است و با این توصیف جامعه در شرایط آشوب قرار می گیرد. انسان موجودی است که اگر بین ارزش ها و زندگی او تضاد باشد یکی را انتخاب می کند و دیگری را آتش می زند و اگر ما نتوانیم بین فقه، که یک دانش مبتنی بر باور و ارزش هاست و علوم انسانی جمع کنیم علی القاعده تضاد بین ارزش ها و زندگی پیدا می شود و تعداد کمی از انسان ها هستند که ارزش ها را نگاه می دارند و بیشتر افراد به زندگی می چسبند! پس هستی و نیستی فقه به حل این مسئله وابسته است.